

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به مخصّص مجمل (5)

تمسّک به عامّ در اجمال مصداقِ مخصّص منفصل

سلسله دروس خارج اصول فقه – باب عامّ و خاصّ – جلسه پنجاه و یکم

استاد

آیةالله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش و پاسخ قبل از آغاز بحث

عدم تأثیر مجمل مصداقی بر عام

... تلمیذ: [شما فرمودید که در شبههٔ مصداقیه تمسک به عام می‌توان کرد، مثلاً در «أكرم العلماء إلا الفساق منهم»، آیا اجمال در «إلا الفساق» در مورد زید، تأثیری در «أكرم العلماء» ندارد؟]
استاد: اصلاً «إلا الفساق» در اینجا هیچ کاری در «أكرم العلماء» نمی‌کند، به جهت اینکه در «أكرم العلماء» مگر ما افراد معلوم‌العلم را نمی‌خواهیم؟! الآن زید، معلوم‌العلم هست یا نه؟! هست، چون ما در فسقش حرف داریم در علمش که حرف نداریم! پس بالأخره موضوع ما، سر جایش هست. موضوع ما این است که فرد معلوم‌العنوان، «يَجِبُ إِكْرَامُهُ». الآن زید مشکوک‌الفسقية است ولیکن عنوان عالمش معلوم است؛ این زید، بخواهیم یا نخواهیم، در تحت «أكرم العلماء» داخل است.

حالا صحبت در حجیت است. ظهور «أكرم العلماء» الآن در این شخص، تام است. یعنی «أكرم العلماء» واقعاً این زید را در بر می‌گیرد. إنما الكلام در اینکه آیا بالنسبة به این زید، حجیت دارد یا نه؟ آن حجیتش متوقف است بر اینکه «إلا الفساق» در اینجا چه نقشی ایفا می‌کند؟ اگر «إلا الفساق» توانست این حجیت را از بین ببرد، «أكرم العلماء» شامل این زید نمی‌شود. اما اگر «إلا الفساق» خودش نسبت به اینجا کُمیتش لنگ است، چون می‌گوید: من نمی‌توانم این زید را داخل در ظهور خودم قرار بدهم، چون مورد، مورد مشکوک است؛ چطور دلیلی که ظهورش نسبت به یک مورد لنگ است، مسلم‌الظهور یک دلیل دیگری را بخواهد بردارد؟! این چطور ممکن است؟!

تلمیذ: به خاطر اینکه دو کلام باید با هم سنجیده بشوند.

استاد: هان، ما هم داریم با هم می‌سنجیم.

تلمیذ: این مدخلیت، مدخلیت تام نبوده است، پس ظهور از اول معلوم نیست منعقد بشود و دخول زید در علما یک ظهور بدوی است.

استاد: جان من! شما که می‌گویید: «أكرم العلماء»، در اینکه زید در علماء داخل است حرف دارید یا

ندارید؟!

تلمیذ: ظهور بدوی است، غایبی نیست.

استاد: به بدوی و غیر بدوی آن کار نداریم. الآن واقعاً علماء شامل زید و غیر زید می‌شود و در این

حرف نداریم. وقتی که شامل شد، «أكرم العلماء» به این ظهور، حجیت می‌دهد و می‌گوید: تمام افرادی که

بر آنها عنوان عالم است، **يَجِبُ إِكْرَامُهُمْ**. حالا «**خَرَجَ مِنْهُ الْفُسَاقُ**» و «**إِلَّا الْفُسَاقُ**» از موضوع عام، رفع ید نمی‌کند، بلکه حجیت این عام را بالنسبة به این موارد معلوم‌الفسقیة برمی‌دارد. چون گفتیم که در جانب «**إِلَّا الْفُسَاقُ**» هم علم به فسق، أخذ شده است.

گفتیم که عناوین به اطلاق عقدالوضع، روی معلوم‌الموضوعیة می‌روند، نه روی مشکوک‌الموضوعیة یا مظنون‌الموضوعیة. همان‌طوری که به اطلاق عقدالحمل، همین‌طور است. یعنی حکمی را که شما می‌خواهید بر موضوعی بار کنید، باید حکم معلوم باشد. اگر حکم مشکوک باشد، با اصل عدم، آن حکم را کنار می‌زنید. پس همان‌طور که شما در عقدالحمل باید علم را أخذ کنید - یا علم یا نازل منزله علم را که ظن معتبر شرعی باشد - همان‌طور در ناحیه عقدالوضع هم باید یا علم باشد یا ظن معتبر شرعی. علم باشد مانند اینکه می‌دانید این زید، عالم است. ظن معتبر شرعی باشد مثل شهادت دو بینه، عدلین؛ دو عدل بگویند که شما [نسبت به علم زید] علم نداری، ولی ما شهادت می‌دهیم که این زید، عالم است؛ این هم نازل منزله علم است. پس از نقطه نظر ظهور این علماء در این شخص، اگر الآن ما «**إِلَّا الْفُسَاقُ**» را نداشتیم و [فقط] می‌گفتیم: «**أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ**»؛ این شخص را شامل می‌شد دیگر! حالا جان من! «**إِلَّا الْفُسَاقُ**» ظهور این را که بر نمی‌دارد؛ خیلی بخواهد کار انجام بدهد حجیت این ظهور را بالنسبة به این مورد برمی‌دارد و این بر فرض این است که خود «**إِلَّا الْفُسَاقُ**» بتواند این را در پر خودش بگیرد. وقتی که نمی‌تواند در پر خودش بگیرد چه ظهوری را می‌خواهد بردارد؟! چطور از انعقاد ظهور در «**أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ**» بخواهد جلوگیری کند؟!!

«**أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ**» می‌گوید: همه آن افرادی که آنها متصف به عنوان علم هستند را اکرام کن، واجب است اکرام کنی و اگر اکرام نکنی پدرت را درمی‌آورم! دلیل «**إِلَّا الْفُسَاقُ**» می‌گوید: آن افرادی که معلوم‌الفسقیة هستند از تحت این [عام] خارج می‌شوند. اما مشکوک‌الفسقیة چطور؟ نمی‌دانیم، و چون نمی‌دانیم پس تمسک به «**أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ**» می‌کنیم؛ «**أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ**» که سر جایش هست.

در کجا به ظهور عام تمسک می‌کنیم؟

حرف بنده این است که اصلاً ما در کجا تمسک به ظهور می‌کنیم؟ - امروز یکی از مسائلی که گفتیم این بود - همیشه ما در جایی تمسک به ظهور می‌کنیم که شک در حجیت آن ظهور داشته باشیم. ولی در اینکه این ظهور شامل آن خواهد شد، در این حرفی نداریم. یعنی عرف، ظن شخصی، ظن نوعی، تمام اینها از نقطه نظر ظهور بالنسبة به آن مورد حرفی ندارد، و صحبت در حجیت آن ظهور بالنسبة به این مورد است. قضیه این است. بحث ما در آنجا این بود که اگر از اول شک در ظهور داشتیم دیگر سراغ حجیت و منع و ردع و... نمی‌رویم؛ می‌گوییم: از اول ظهور ندارد تا اینکه شما بخواهید بگویید که آیا مخصص دارد یا ندارد؟ یا بگویید که دلیل مانع آمده است یا نیامده است؟

ولی ما در اینجا شک در ظهور نداریم، لا شک و لا شبهه «أَکْرَمَ الْعُلَمَاءِ»، این را شامل می‌شود. حالاکه شامل شد صحبت سر این است که در فرضی از این ظهور، رفع ید می‌شود که «إِلَّا الْفُسَّاقُ» دارای حجیت باشد، ولی الآن این حکم «إِلَّا الْفُسَّاقُ» نسبت به این زید، تام نیست؛ بنابراین اصلاً تمسک به «أَکْرَمَ الْعُلَمَاءِ» بلا مانع است.

تلمیذ: پس دیگر مخصّص موجب اجمال عام نمی‌شود؛ نه در مفهوم و نه در موضوع. استاد: در مورد عام، عرض شد که در خصوص مخصّص مجمل مفهومی، حرف و بحثی در اینکه بالنسبة به آن فرد عام ظهور دارد، نیست. صحبت در این است که به واسطه اجمال مخصّص، از این ظهور، رفع ید می‌شود.

چرا به واسطه اجمال مخصّص، رفع ید می‌کنیم؟ - این هم از مطالبی بود که بایستی همین امروز صحبت بشود - به واسطه اینکه اشتغال ذمه در آنجا به جای خودش باقی است. وقتی که از طرفی حدود و ثغور امر برای شما روشن نیست، از آن طرف خود امر برای شما منجز و مسلّم است، بایستی که به این امر عمل کنید تا وقتی که اشتغال ذمه باقی است؛ چون حدودش معلوم نیست.

من باب مثال شارع گفته است که نماز ظهری واجب است ولی نمی‌دانیم آن نماز، نماز جمعه است یا نماز چهار رکعتی ظهر؟ در اینجا باید هر دو تالی آنها را بخوانیم تا اینکه برائة ذمه بشود. یعنی بقاء اشتغال امر در مخصّص مفهومی، احتیاط را اقتضاء می‌کند. حالا وقتی که قرار بر احتیاط شد، آن وقت ما این احتیاط را بالنسبة به دلیل مقدّم می‌سنجیم؛ اگر دلیل مقدّم إباحه بود و این دلیل الزامی بود، این بر آن حاکم است. اما اگر نه، دلیل دوم إباحه بود و دلیل اولی الزامی بود، آن دلیل در آنجا حاکم است و دیگر بحث روی احتیاط می‌رود.

نظر مرحوم آخوند در مخصّص منفصل مُجْمَلِ مَصْدَاقِي

صحبت در مخصّص متصل تمام شد. مرحوم آخوند در مخصّص منفصل هم قائل به عدم تمسک به عام در شبهه مصادقیه [مخصّص] هستند؛ البته شبهه مصادقیه در اجمال مخصّص از نقطه نظر مصادق، نه از نقطه نظر مفهوم.^۱

دلیل اول مُثَبِّتِ تَمَسُّکِ بَعَامٍ دَرِ مَخْصُصٍ مُنْفَصِلٍ مُجْمَلِ مَصْدَاقِي

ایشان برای اثبات عدم تمسک به عام ادله‌ای ذکر کرده و از باب خلف وارد می‌شوند. ایشان می‌فرمایند دلایلی که مُثَبِّتِین و متمسکین به عام در شبهات مصادقیه می‌آورند، یکی این است که در اینجا لا شک و لا شبهه

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۲۱.

که عامّ بالنسبة به افراد متیقّن و بالنسبة به افراد معلوم الفسقیة و بالنسبة به افراد مشکوک الفسقیة ظهور دارد. یعنی حتی افراد معلوم الفسقیة را هم شامل می شود. خرّج از تحت این عموم عام، معلوم الفسقیة، و بقی تحت معلوم العدالة و مشکوک العدالة. پس چه دلیلی بر ردّ مشکوک العدالة داریم؟! دیگر دلیل نداریم، بنابراین چرا بیاید خارج بشود؟!^۱

جواب مرحوم آخوند به دلیل اول

مرحوم آخوند در اینجا جواب می دهند، که در شبهات مصداقیة مخصّص، در اینجا همان طور که این مخصّص بالنسبة به خودش، موجب شک در مصداقیّت این فرد مشکوک می شود؛ همین طور بالنسبة به عامّ هم موجب شک در مصداقیّت فرد مشکوک می شود. زیرا ظهور عامّ بالنسبة به آن فرد مشکوک، موجب حجّیت عامّ بالنسبة به آن فرد نخواهد شد. چه بسا مواردی که فرد در تحت عنوانی به لحاظ ظهور لفظی داخل است و لکن به لحاظ حجّیت ظهور، در تحت حکم داخل نیست.^۲

اشکال بر مرحوم آخوند: حجّیت لازمة ظهور

تلمیذ: شما فرمودید هر جا ظهور هست حجّیت هم هست.

استاد: بله، حالا ایشان می گویند که می شود قائل [به انفکاک این دو] بشویم. اما طبق آن بیانی که ما عرض کردیم که هر جا ظهور باشد، حجّیت لازمة آن ظهور است و عرض ذاتی آن است به عنوان خارج محمول، نه اینکه محمول بالضمیمة باشد. یا می توانیم محمول بالضمیمة بگیریم که شارع به این حجّیت داده است یا اینکه عقل و عرف به این حجّیت داده اند، فرق نمی کند.

هر جا که ظهور باشد حجّیت هم همراه آن هست. اگر حجّیت نباشد معلوم می شود ظهور، ظهور بدوی بوده است. اما اگر در جایی ظهور منعقد شد، حجّیت هم در آنجا هست **إلاّ أن یمنع مانع**؛ که در آنجا مخصّص بیاید و آن جلوی حجّیت را می گیرد؛ گرچه ظهور دارد ولی جلوی حجّیت را می گیرد. اما اگر ظهوری منعقد شد لولا مخصّص، خود این ظهور حجّیت را هم لازم گرفته است. این بحث ما بود.

مرحوم آخوند می فرمایند: در اینکه عامّ ظهور دارد حرفی نیست، اما صحبت در قصور حجّیت این ظهور، بالنسبة به فرد مشکوک است. یعنی همان طوری که این خاصّ بالنسبة به فرد مشکوک، قاصر از حجّیت است، همین قصور، بالنسبة به عامّ سریان و جریان پیدا می کند و عامّ هم حجّیتش بالنسبة به فرد مشکوک، قصور پیدا می کند. پس در **«أكرم العلماء إلاّ الفساق منهم»** چطور **«إلاّ الفساق»** بالنسبة به فرد مشکوک الفسقیة، قاصر از حجّیت است و حرمت شامل آن فرد نمی شود؛ همین طور وجوب اکرام هم شامل آن

^۱ همان.

^۲ همان.

فرد نمی‌شود چون بالنسبه به آن فرد مشکوک، قاصر از حجیت است؛ مشکوک است دیگر! چون نمی‌دانیم فاسق است یا فاسق نیست.

تتمه اشکال بر مرحوم آخوند

اشکالی که بر مرحوم آخوند است همان‌طوری که عرض کردیم یک تتمه‌ای دارد، آن تتمه‌اش هم این است که درست است که در اینجا آن زید مشکوک، الآن به عنوان مشکوک الفسقیه از تحت «إِلَّا الْفُسَّاقُ» خارج شده و مشکوک است و چون مشکوک است لذا دلیل «إِلَّا الْفُسَّاقُ» شاملش نمی‌شود، ولی در اینجا صحبت این است که همیشه احکام روی عناوین می‌روند، نه روی فرد خارج، و فرد خارج به لحاظ دخولش در تحت عناوین، معروض برای تعلق حکم است.

اگر حکم ما روی فرد خارجی به عنوان این فرد خارج رفته بود - یعنی به لحاظ خصوصیت رفته بود - این دیگر قابل تسری برای دیگران نبود؛ یعنی اگر خصوصیت ممیزه این فرد خارجی باعث تعلق این حکم باشد، دیگران نمی‌توانند در آن دخالت کنند. من باب مثال می‌گویند: زید چون پسر عمرو است، **يَجِبُ إِكْرَامُهُ**. در اینجا این خصوصیت باعث می‌شود که این وجوب اکرام روی خالد و بکر و... نرود چون اینها این خصوصیت را ندارند.

پس اگر یک وقت حکم روی یک فرد رفت، نه به لحاظ خصوصیت، بلکه به لحاظ وصفی که دارد، مقتضای قضیه این طور است که آن حکم روی عنوان رفته است، ولی این زید چون فردی از این عنوان است، این حکم روی زید هم می‌رود.

حالا در «**أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ**» ما باید ببینیم «**أَكْرَمَ**» روی فرد خارجی رفته است که زید باشد، یا روی عنوان عالم رفته است؟ اگر وجوب اکرام، روی عنوان عالم رفته است پس تا جایی که این عنوان باقی است، این حکم هم باقی است؛ تا جایی که یک فردی ممکن است که معنون به این عنوان باشد این حکم هم باقی است مگر اینکه دلیل مخصی بیاید و یک فرد را از تحت این عنوان بیرون بیاورد.

من باب مثال ما می‌دانیم شخصی عالم است، اما یک حجت شرعی مثل دو تا دلیل و بیینه بگویند که این عالم نیست، در اینجا این از تحت این عالم بیرون آمده است. یا اینکه دلیل مخصی بیاید و این را نه تخصصاً، بلکه تخصیصاً خارجش کند؛ مثل اینکه فرض کنید دلیل مخصی بگوید: بله، از نظر اینکه این زید در عالم داخل است، **يَجِبُ إِكْرَامُهُ**، و بحثی هم نیست؛ ولی از نظر اینکه این در تحت عنوان فسق داخل است، از این نقطه نظر **لَا يَجِبُ إِكْرَامُهُ**، بلکه **يَحْرُمُ عَلَيْهِمْ إِكْرَامُهُ**. آن وقت در اینجا ما می‌سنجیم که آیا این عنوان اول، حاکم است یا عنوان دوم. اگر عنوان اول بر عنوان دوم حکومت داشت، این دیگر مخصی نیست. اگر عنوان دوم بر عنوان اول حکومت داشت، این می‌شود مخصی، به ملاک اظهاریت یا ملاک نصیّت یا ملاک تقیید و امثال ذلک

و عنوان دوم بر عنوان اول حکومت پیدا می‌کند.

پس همیشه تخصیص روی عنوان می‌رود، نه روی فرد؛ و آن فرد، به واسطه آن عنوان، خارج می‌شود یا داخل می‌شود در تحت عامّ ما. حالا می‌بینیم این زید مشکوک در تحت عنوان علما داخل است. در «أکرّم العلماء» وجوب اکرام روی عنوان عالم رفته است و این فرد هم داخل در تحت این عنوان است، پس وجوب اکرام روی زید به لحاظ دخولش در تحت عنوان عالم رفته است. حالا مخصّصی هم در اینجا می‌آید که تخصیص می‌زند و عنوان فسق را از تحت عنوان وجوب خارج می‌کند. در اینجا شک داریم که زید معلوم الفسقیّه است یا معلوم الفسقیّه نیست؟ وقتی که شک داشتیم، این دلیل «إلّا الفساق» شامل آن مورد نمی‌شود، وقتی که شامل آن مورد نشد پس دلیل «أکرّم العلماء» که روی عنوان عالم رفته است، لا جرّم این مورد را در بر می‌گیرد. و در اینجا شکی نیست.

دلیل مؤیدی بر نظر مرحوم آخوند

بعضی‌ها مؤیداً لدلیل مرحوم آخوند، دلیل دیگری ذکر کرده‌اند و از یک راه دیگر وارد شده‌اند، که اگر ما آن را به دلیل آخوند ضمیمه کنیم تازه دلیل آخوند وجهی پیدا می‌کند؛ و آن این است که در تخصیص، ما نیاز به احراز دو موضوع داریم تا اینکه دلیل «أکرّم العلماء» محرز بشود:

دلیل اول، معلوم العلمیّه است که وقتی می‌گوید: «أکرّم العلماء» یعنی عالم معلوم.

دلیل دوم، چون «لا تُکرّم الفساق» معلوم الفسقیّه را [از عامّ] خارج می‌کند، معلوم الفسقیّه را در بر می‌گیرد. یعنی نهی تعلق گرفته است به معلوم الفسقیّه.

حالا ما در اکرام علما باید دو موضوع را احراز کنیم؛ موضوع اول جهت اثباتی آن است، یعنی معلوم العلمیّه. موضوع دوم جهت نفی و عدمی آن است، یعنی عدم الفسقیّه. پس ما عدم الفسقیّه را هم باید احراز کنیم. بنابراین همان طوری که در تعلق وجوب به یک مورد، باید علم را احراز کنیم؛ در تعلق وجوب به آن مورد در صورت تخصیص منفصل، باید عدم الفسقیّه را هم احراز کنیم. و چون در این مورد، مسئله عدمی احراز نشده است بنابراین در اینجا حجّیت عامّ ما نسبت به فرد مشکوک، یک قسمتش لنگ است. بله، در اینجا احراز علم شده است ولی آن جنبه عدمی که احراز عدم الفسق است، آن در اینجا احراز نشده است و وقتی که احراز نشد، دلیل «أکرّم العلماء» این مورد را شامل نمی‌شود.^۱

تلمیذ: اینها قید دوم را از کجا اثبات می‌کنند؟

استاد: چون مخصّص هست، از تخصیص، احراز جنبه عدمی را می‌کنند. مثل اینکه فرض کنید که اگر من در موضوعی دو قید آوردم؛ در تعلق آن، یک قید بشرطیّی آوردم و یک قید بشرط لایبی آوردم. شما نباید

^۱ منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، ج ۳، ص ۵۰۸.

بشرطایی را احراز کنید؟! مثلاً برای اکرام این فرد دو مطلب لازم است. مطلب اول اینکه بدانی این شخص، پسر فلان کس است، و اگر پسر فلان کس نبود حتی اگر علامه هم باشد نمی‌خواهم اکرامش کنید؛ چون به خاطر پدرش می‌خواهم اکرامش کنید و الا ریخت خودش را هم نمی‌خواهم ببینم. مطلب دوم این است که باید احراز کنی که فاسق هم نیست. یعنی یکی بشرطی و یکی هم بشرطاً. پس در جمع بین احراز بشرطی و بشرطاً، این حکم مترتب می‌شود.

حالا ما امری داریم «**أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ**»، و نهی داریم «**لَا تُكْرِمِ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ**»؛ پس دو جهت باید در اینجا احراز بشود؛ یکی بشرطی و بودن که احراز علم است، و یکی هم اینکه فاسق نباشد.

تلمیذ: به چه دلیل فاسق نباشد؟

استاد: چون مخصّص آوردیم، مخصّص ما ناظر به دلیل اول است. اگر ناظر نبود حرف شما درست بود. ولی وقتی که مخصّص ما به واسطه اظهاریت و یا به واسطه نصیّت ناظر به دلیل «**أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ**» است، این [مخصّص] در ظهور آن [عام] تسری می‌کند. یعنی در تعلق حکم به این موضوع می‌گوید: دست نگه‌دار! من هم هستم، همین طوری نیست که تا احراز علم کردی تمام شد، اینجا من هم هستم! من می‌گویم: «**لَا تُكْرِمِ الْفُسَّاقَ**»؛ مولا که من را بی‌خود نگفته است.

تلمیذ: این فرق دارد با آنجا.

استاد: چه فرقی دارد؟

تلمیذ: یک جا می‌گوییم باید احراز عدم الفسق بکنیم یک جا می‌گوییم عند العامّ باید قیدی گرفته شود و آن این است که معلوم الفسقیّه نباشد. فرق است بین اینکه بگوییم معلوم الفسقیّه نباشد با اینکه بگوییم باید عدم الفسق را احراز کنیم.

استاد: نه، ما در اینجا احراز معلوم الفسقیّه را نداریم.

تلمیذ: چرا دیگر؟! «**لَا تُكْرِمِ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ**» یعنی معلوم الفسقیّه از این عامّ خارج شده است.

استاد: آن که معلوم الفسقیّه است، قطعاً از این عامّ خارج شده است و بحثی در این نیست.

تلمیذ: غیر از قید استثناء ما نمی‌توانیم یک قید دیگری را اضافه کنیم که احراز عدم الفسقیّه را هم داشته باشد.

استاد: چرا نمی‌توانیم؟! اینجا که هیچ علمی نیاورده است و در دلیل ما که علم نیست، ما این را از خودمان در آوردیم که در یک جا باید معلوم الفسقیّه یا معلوم العدالة باشد. ما حتی در مورد اول، یعنی «**أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ**» هم احراز معلوم العلمیّه را نمی‌گوییم، ما می‌گوییم در «**أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ**» باید احراز علم بشود؛ حالا یا با علم و یا با ظنّ شرعی و یا با هر چیز دیگر؛ پس ما می‌خواهیم اول احراز علم بشود، دوم احراز عدم الفسق بشود.

تلمیذ: دلیلی بر این دومی نداریم.

استاد: دلیل، «**لَا تُكْرِمِ الْفُسَّاقَ**» است.

تلمیذ: می‌گوییم معلوم‌الفسقیة باشد، نه احراز عدم‌الفسق.

استاد: آن معلوم‌الفسقیة، مسلم‌الخروج است. حالا بر فرض هم بگوییم معلوم‌الفسقیة است. صحبت در این است که ما در «أکرم العلماء» باید احراز کنیم معلوم‌العلمیة را و عدم معلوم‌الفسقیة را. حالا در این مورد، معلوم‌الفسقیة هست یا نیست؟ نیست، وقتی که نیست پس لنگ می‌ماند دیگر. چون در این مورد ما عدم معلوم‌الفسقیة را احراز نکردیم. فقط یک مورد [در تحت عام] می‌ماند و آن مورد عدالت است. دو مورد دیگر هم می‌ماند، یک مورد که مسلم‌الفسقیة و یک مورد مشکوک‌الفسقیة است، که در هر دو مورد، احراز معلوم‌الفسقیة نشده است.

تلمیذ: معلوم‌الفسقیة که نشد، مشکوک‌الفسقیة را هم شامل نمی‌شود.

استاد: نه دیگر، آن را هم در بر می‌گیرد. این مورد مشکوک آیا معلوم‌الفسقیة است؟! ما در این موضوع خودمان باید احراز کنیم که علم به فسق در اینجا نداریم. پس مشکوک‌الفسقیة را هم نمی‌توانیم با عدم معلوم‌الفسقیة، داخل در تحت عام قرار بدهیم؛ چون آن را هم نتوانستیم احراز کنیم. فقط در اینجا شخصی که عدالتش تام است احراز می‌شود، فقط آن را می‌توانیم احراز کنیم.

تلمیذ: معلوم‌الفسقیة اینجا نیست، وقتی نبود یک شقش احراز شد. گرچه مشکوک‌الفسق است ولی معلوم‌الفسق نیست.

استاد: ببینید، ما در صدق عنوان بحث نداریم. وقتی که دلیل منفصل و مخصّص می‌آید دیگر عنوان بعدی هم باید بیاید، یعنی جنبه عدمی را باید لحاظ کنیم چون مخصّص آمده است.

تلمیذ: یعنی باید مفهوم بگیریم.

استاد: یعنی وقتی که عنوان مخصّص آمد دیگر «أکرم العلماء» را باید کنار بگذاری و دیگر باید من‌حیث‌المجموع بسنجید. دیگر فقط احراز مورد اثباتی کفایت نمی‌کند و مورد نفی را هم می‌خواهد. حالا شما چطور مورد نفی را اثبات می‌کنید؟ اگر معلوم‌الفسقیة باشد، که خارج است. اگر عدم‌الفسقیة احراز بشود، نه عدم معلوم‌الفسقیة، آن موقع داخل در تحت عام می‌شود.

تلمیذ: ما در اینجا احراز عدم‌الفسقیة را لازم نداریم، در اینجا فقط باید عدم معلوم‌الفسقیة را احراز کنیم. یعنی ما قائل به وسط هستیم که شخصی می‌تواند نه عادل باشد نه فاسق، اقلش این است که بگوییم مشکوک باشد.

استاد: نه دیگر! اگر عدالت را به عنوان جنبه ثبوتی می‌دانید؛ یا عادل است یا فاسق است. اگر از جنبه اثباتی می‌دانید آن وقت بله، بالأخره انسان ممکن است جاهل به عدالت باشد. جهت اثباتی، معنای جهل است ولی فی‌الواقع که یا فاسق است و یا عادل.

تلمیذ: نمی‌شود نه فاسق باشد نه عادل؟

استاد: نه، این که نمی‌شود! بالأخره داخل در تحت این دو است.

اشکال بر دلیل مؤید نظر مرحوم آخوند

شما تقریباً می‌خواهید همین مطلب ما را بگویید، ولی ما با یک بیان دیگر بیان می‌کنیم. مطلب، مطلب درستی است ولی بیانش فرق می‌کند.

مسئله‌ای که در اینجا هست این است که اصلاً در تعلق تخصیص و سریان تخصیص به مخصّص، باید بینیم مخصّص چطوری در آن عامّ می‌تواند دخالت کند؟ ما در این صحبت داریم؛ بله، وقتی که دلیلی بیاید، جنبه نفی که احراز عدم الفسقیّة است اصلاً در دلیل ما نیست، نه احراز عدم الفسقیّة نه احراز عدم معلوم الفسقیّة؛ هیچ چیز در دلیل ما نیست. آنچه که ما در دلیل «أکرّم العلماء» لازم داریم، احراز علم است. احراز علم برای ما کفایت می‌کند البته احراز معلوم العلمیّة؛ همان‌طوری که عرض کردیم.

مخصّص می‌گوید که من از ظهور عامّ در آن موردی که خودم حجّت هستم جلوگیری می‌کنم، نه در موردی که حجّت نیستم. اگر من بگویم: «لا تُکرّم الفسّاق»، آیا دلیل بر این است که «لا تُکرّم البهائم»؟! بهائم که ربطی به «لا تُکرّم الفسّاق» ندارد. یعنی به حیوانات آب و علف ندهیم چون دلیل «لا تُکرّم الفسّاق» آمده است؟! پس این اصلاً ربطی به آن ندارد. حجّیت خاص بالنسبة به مورد معلوم است، مطلب این است. بنابراین ما در انعقاد حجّیت برای این عامّ، آن جنبه نفی را نداریم بلکه عدم حجّیت مخصّص را داریم، نه اینکه احراز عدم الفسقیّة را داشته باشیم. بله، باید احراز کنیم معلوم العلمیّة را، این یک. دوم اینکه احراز کنیم عدم حجّیت مخصّص را در موارد معلومه، آن را باید احراز کنیم. در اینجا احراز نکردیم و وقتی که احراز نکردیم، حجّیت این عامّ به حال خودش باقی می‌ماند.

به عبارت دیگر سریان خاصّ به عامّ، به لحاظ موارد حجّت است. بالنسبة به موارد مشکوک که چون خود این خاصّ اجنبی است و ما نمی‌توانیم تمسّک به این خاصّ کنیم، آن وقت نمی‌توانیم این حجّیت خاصّ را سرایت به عامّ بدهیم. یعنی خاصّ از این لحاظ بر عامّ حکومت دارد که نسبت به موارد خودش اخصّ از عامّ است. اما نسبت به آن موردی که اصلاً بیگانه است - که مورد مشکوک باشد - از اوّل داخل در این خاصّ نیست تا اینکه از خاصّ به عامّ تسرّی کند. لذا از این باب این دلیل اینها هم مردود است.

دلیل دوم مثبتین ظهور عامّ در مخصّص منفصل مجمل مصداقی

یکی از دلایلی که مرحوم آخوند برای مثبتین ذکر کرده‌اند - که البته این دلیل مردود است - این است که می‌گویند که اصلاً در مورد عامّ اگر بعداً یک فردی مشکوک باشد، آیا شما در عمل به عامّ شک دارید یا شک ندارید؟! در اینجا استصحاب می‌کنید. الآن در «أکرّم العلماء» اگر شما به این عامّ عمل کردید و فردی را هم که در تحت این عامّ بود اکرامش کردید، حالا اگر بعداً شک در عدالتش کنید چه کار می‌کنید؟ در اینجا عمل به عامّ را استصحاب می‌کنید دیگر!

بنابراین اگر فردی در اینجا مشکوک بود و شک در عدالت داشتید، قیاس به مانحن فیه می‌کنید. مخصّصی

آمده است و این مخصّص، مفصل است؛ شک در فسق این فرد دارید، و این شک ما باعث می‌شود که شک کنیم که آیا این فرد، داخل در تحت عامّ هست یا نه؟ وقتی که در اینجا شک در او کردید این مانحن‌فیه، به این موردی که ما این فرد را اکرام کردیم و بعد شک در عدالتش می‌کنیم قیاس می‌شود؛ پس در اینجا هم استصحاب عمل به عامّ می‌کنیم. این هم همین‌طور است. چه فرقی می‌کند که ابتدائاً در عدالت شخصی شک داشته باشیم یا اینکه این شک، شک طاری باشد، و ما بعداً شک کنیم در اینکه این شخص عدالتش از بین رفته است یا نرفته است؟! پس عمل به عامّ را استصحاب می‌کنیم و در اینجا اکرام را انجام می‌دهیم.^۱

اگر کسی بگوید: در اینجا عمل به استصحاب عدالت می‌کنیم، می‌گوییم: نه، آن بحث استصحاب عدالت، یک بحث دیگر است. ولی ما می‌گوییم: از نظر شرعی آیا در اینجا باید استصحاب به عامّ بکنیم یا نکنیم؟! یعنی باید همان عمل گذشته خود را استمرار بدهیم؛ در اینجا هم استصحاب عمل به عامّ است دیگر! این با آن فرقی نمی‌کند.

جواب مرحوم آخوند به دلیل دوم مثبتین ظهور عامّ در مسئله

جوابی که مرحوم آخوند در اینجا می‌دهند این است که شما در اینجا به استصحاب به عامّ تمسّک کردید و ابتدائاً و بدواً به خود عامّ تمسّک نکردید، و این دو مسئله است؛ یعنی در اینجا حجّیت قبلاً برای شما منعقد شده است و استصحاب آن حجّیت را می‌کنید، ولی در اینجا از اوّل در حجّیتش شک دارید که این از اوّل حجّت است یا نه؟ «أکرم العلماء» شامل این می‌شود یا نمی‌شود؟^۲

جواب صحیح به دلیل دوم مثبتین به ظهور عامّ در مسئله

ولکن اصلاً مرحوم آخوند به این مسئله جواب نداده است و باید جور دیگری جواب داد و اشکال از نظر دیگر به این دلیل وارد است، نه از نظر این که مرحوم آخوند گفته است. از نظری که مرحوم آخوند گفته است یک مطلب است، ولی این مطلبی که عرض می‌کنم مسئله دیگری است.

ما در اینجا اصل سبب و اصل حاکم و محکوم داریم. استصحاب عمل به عامّ محکوم است و اصل حاکم ما استصحاب عدالت است. ما تا استصحاب عدالت جاری نکنیم، استصحاب عمل به عامّ در اینجا جاری نمی‌شود. پس اولاً بلا اوّل ما باید سراغ عدالت برویم، اگر در اینجا عدالت را ولو بالأصل توانستیم ثابت کنیم، در این صورت استصحاب عمل به عامّ می‌کنیم. اگر عدالت را نتوانستیم ثابت کنیم، دیگر به عامّ هم نمی‌توانیم عمل کنیم.

تلمیذ: اگر استصحاب عدالت کنیم که دیگر استصحاب عامّ را نمی‌خواهیم.

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۲۳.

^۲ همان.

استاد: بله، دیگر استصحاب عامّ نمی‌خواهیم، ما هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم وقتی که اصلِ حاکم هست، دیگر نوبت به اصلِ محکوم نمی‌رسد. بله، اگر اصل حاکم نبود، آن وقت اصل محکوم که اصل عمل به عامّ است در اینجا جاری می‌شود، ولی در اینجا ما اصلاً اصل حاکم داریم و وقتی اصل حاکم داشتیم، در این صورت استصحاب عمل به عامّ دیگر جاری نمی‌شود.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ